

هو العليم

## تمسک به اطلاق در مفهوم شرط (2)

تقریبی دیگر در تمسک به اطلاق

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب مفاهیم - جلسه سیزدهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

### تقریب دوم تمسک به اطلاق در مفهوم شرط

تقریب دیگری برای اطلاق شرط در علیت منحصراً ترتب جزاء بر شرط ذکر کرده‌اند. البته مطالب دیگری گفته‌اند که دیگر از آنها صرف نظر می‌شود و فقط همین تقریب مطرح می‌شود و بعد به سراغ بقیه مسائل می‌رویم. اینها دیگر خیلی تطویل بلافاصله است.

در بحث تمسک به اطلاق به تقریب اول، مقایسه بین اطلاق در باب اوامر و اطلاق در باب هیئات بود و بین مانحن فیه که مقتضای قضیه شرطیه است. و عرض شد که این مقایسه بلاوجه است. و اینکه اطلاق امر در مأموریه دال بر وجوب تعیینی و عینی و نفسی می‌کند، ولی در قضیه شرطیه مقتضای اطلاق همان ترتب جزاء بر شرط است ثبوتاً و نه نفیاً. و ترتب به نحو علیت منحصراً یا علیت ناقصه نیاز به قرینه لفظیه یا خارجیه دارد به خلاف مقتضای اطلاق در باب اول.

مطلب دیگری که در اینجا ذکر کرده‌اند این است که ما اصلاً کاری به باب اوامر نداریم که در آنجا مسئله از چه قرار است؛ چون در آنجا بحث ما بحث قیاسی بود و ما در اینجا خود اطلاق شرط را در نظر می‌گیریم. به این بیان که اگر قضیه شرطیه‌ای مطلق بیان شود و مولا به نحو اطلاق و بدون قید آن قضیه شرطیه را القاء کند، خود عدم قید در قضیه شرطیه، دال بر این است که این شرط دخالت تام در ترتب جزاء دارد؛ چون مولا در مقام بیان است. اگر شرط دیگری مقارن با این شرط دخالت در جزاء داشت، یا اینکه این شرط و آن هر شرط دو معلول برای علتی بودند، مولا در مقام بیان می‌بایست آن را ذکر می‌کرد. یعنی اگر منظور مولا لحاظ این شرط به انضمام شرط دیگری بود، من باب مثال باید می‌گفت که «إن جاءک زید و کان متلبساً بهذا اللباس فأکرمه». ولی چون شرط دیگری را ذکر نکرده است کشف می‌کنیم که مولا شرط دیگری را در اینجا لحاظ نکرده و این شرط فی نفسه در ترتب جزاء دخالت دارد.

### جواب مرحوم آخوند به تقریب دوم تمسک به اطلاق

مرحوم آخوند در جواب قائلین به تمسک به اطلاق می‌فرماید:

اگر چنین اطلاقی محقق شود که مولا در مقام بیان باشد و علیت در شرط را علیت منحصراً لحاظ کند، ما می‌پذیریم که ثبوتاً و نفیاً ترتب جزاء بر شرط، دائر مدار تحقق شرط و عدم تحقق شرط

است؛ ولکن چنین اطلاقی خیلی به ندرت متحقق می‌شود و ما چنین اطلاقی نداریم.<sup>۱</sup>

## توضیح و بررسی جواب مرحوم آخوند

### نحوه دخالت شرط در جزاء

برای توضیح مطلب آخوند باید عرض شود که ترتب جزاء بر شرط و دخالت شرط در ناحیه عقدالحمل ممکن است به یکی از این دو نحو باشد:

قسم اول به این نحو است که شرط دخالت تام در تحقق جزاء دارد به نحوی که در این ترتب هیچ‌گونه شرطی منضم به این شرط لحاظ نشده است. من باب مثال در «**إن جاءک زید فأکرمه**» مقتضای اطلاق در اینجا این است که این مجیء بدون هیچ شرط دیگری، چه منضمماً و چه از باب علیت، در ترتب وجوب اکرام دخالت دارد. ما به این نحو می‌پذیریم و مساعدت هم می‌کنیم، چون اگر منظور مولا شرط دیگری باشد باید در مقام بیان شرط را عرضه داشته و بیان کند. و از عدم بیان مولا کشف می‌کنیم که آنچه در ترتب وجوب اکرام بر مجیء لحاظ شده است فقط صرف المجیء است نه شرط دیگر و نه علت ثالثه‌ای برای هر دو.

ولی این مطلب برای قائلین تمسک به اطلاق مفید نیست. زیرا اقصیٰ مطلبی که ممکن است بر آن بار کنیم این است که جزاء وجوداً و ثبوتاً مترتب بر شرط است نه بیشتر. اما آیا در انتفاء هم مسئله همین‌طور است؟! نه خیر، هر چند که این جزاء بر این شرط مترتب است و هیچ نیازی به شرط دیگر هم ندارد. ما این مطلب را قبول داریم. این همان لزوم و ترتب بین شرط و جزاء است که ما با آن مساعدت داشتیم. ولی در این اطلاق هیچ دلالتی بر نفی جزاء عند نفی شرط نیست.

ممکن است این شرط منتفی شود و مولا شرط دیگری را مطرح کند که آن شرط برای آن جزاء و آن عقدالحمل ملزوم شود. مثلاً مجیء منتفی باشد ولی در عوض مولا تقوا یا فلان عمل را مطرح کند؛ من باب مثال در «**إن عمل زید عملاً صالحاً فأکرمه**»، عمل صالح را جانشین مجیء می‌کند و اکرام را هم بر آن بار می‌کند و کاری هم به مجیء ندارد. این قسم اول بود که مفید نیست.

قسم دوم این است که منظور از اطلاق در شرط این باشد که این شرط نه تنها خودش فی حدّ نفسه دخالت تام در ترتب جزاء دارد، یعنی به نحوی است که جزاء بدون شرط دیگر یا علت دیگر فقط منوط به تحقق همین شرط مذکور است، علاوه بر این هر گونه شرط دیگری را هم در تحقق جزاء نفی می‌کند. بناء علیٰ هذا به انتفاء شرط انتفاء جزاء بالکلیه می‌شود. چنین اطلاقی برای قائلین به تمسک اطلاق مفید است **ولکن انّی لهم باثباته**.

### قلمرو اعتبار اطلاق در مقام اثبات تا کجاست؟

<sup>۱</sup>. کفایة الأصول، ص ۱۹۶.

ما برای روشن شدن این مطلب بحث مختصری را در باب اطلاق بیان می‌کنیم و مفصلش را در محل خودش می‌گذاریم. و آن بحث این است که اطلاق در مقام اثبات در چه بیانی هست و حد اعتبار اطلاق در مقام اثبات تا چه حد است؟

عرض شد که ما یک مقام ثبوت داریم و یک مقام اثبات. برای رسیدن به ثبوت باید اثبات را طی کنیم و آن اثبات مراتبی دارد. یک مرتبه، مرتبه تصریح است؛ مثل اینکه می‌گوییم: «أكرم زيداً في هذا اليوم بالظهر» این مقام، مقام تصریح است. یک مقام، مقام کنایه است. یک مقام، مقام اشاره است. یک مقام، مقام عموم است. یک مقام، مقام خصوص است. یک مقام، مقام ظهور است. یک مقام، مقام ابهام و اجمال است. یک مقام، مقام اطلاق است.

اینها مقامات متفاوتی هستند که حکایت از ثبوت می‌کند. برای اینکه ما از اثبات به ثبوت برسیم نیاز به دلیل داریم. یعنی اثبات برای رسیدن به ثبوت باید کافی و وافی باشد. ما بدون دلیل نمی‌توانیم یک عبارت را معنا کنیم. اینکه احتمال دارد منظور مولا این باشد، برای استدلال کفایت نمی‌کند. اینها استدلال‌های من‌درآوردی است. باید دلیل داشته باشیم. یا اینکه بگوییم: «محمّل است که نظر مولا و نظر امام در این روایت این باشد، بنابراین تمسک به این روایت جایز نیست» این تمسک من‌درآوردی است. «محمّل است» یعنی چه؟! اگر قرینه داری، قرینهات را بیاور و اگر قرینه نداری اصلاً حرف نزن! یا می‌گویند: «محمّل است این طور باشد بنابراین این طور است». استدلال‌هایی که می‌کنند از این قبیل است دیگر! بله، در صورت وجود قرینه می‌توانیم آن قرینه را ملاک برای ردّ یک روایت یا عمل به یک روایت قرار دهیم. بنابراین لحاظ مقام اثبات بسیار مشکل است.

ما می‌خواهیم از اثبات به ثبوت برسیم. در مورد خبر و دلیل صریح، خود این صراحت به‌تنهایی قرینه برای وصول به مقام ثبوت است؛ چون بنای عقلا بر این است که مولا در اخبار خود آن معانی موضوع‌له‌ی را قصد می‌کند و این الفاظ در دلالت بر آن معنای موضوع‌له خودشان تام هستند بنابراین در اینجا مقام اثبات احراز می‌شود.

اما اگر نتوانستیم به‌نحو صراحت آن اثبات را احراز کنیم؛ فرض کنید که دوتا زید داریم و مولا می‌گوید: «زید را در امروز اکرام کن» و این زید مشترک است بین زید عالم و زید جاهل؛ مولا این کلام را می‌گوید و ردّ می‌شود. در اینجا ما با تمسک به قرائنی که ممکن است پیدا شود، استفاده ظهور می‌کنیم و به‌واسطه آن ظهور - که البته در حکم نصّ و صراحت نیست بلکه مادون نصّ و تصریح است - در مقام ثبوت بنا را بر حسب دلالت قرائن می‌گذاریم. فلذا اگر هیچ قرینه‌ای نداشته باشیم حکم می‌کنیم بر اینکه منظور مولا زید عالم است. زیرا خود علم قرینه می‌شود بر اینکه یکی از طرفین این اشتراک ترجیح پیدا کند. و چون می‌دانیم که مولا یک اکرام

را قصد کرده است نه دو اکرام را، پس طرف اکرام زید عالم بر زید جاهل ترجیح پیدا می کند؛ به این می گویند ظهور.

بنابراین ظهور این گونه می شود: مقام اثباتی که واصل به مقام ثبوت است اما با احتمال خلاف. ولی چون احتمال خلاف غیر عقلانی است، از این نقطه نظر توجهی به آن نمی شود؛ به خلاف تصریح.

بناء علی هذا اگر مولا مطلبی را بدون قید مطرح کرد و القاء کرد - که ما از آن تعبیر به اطلاق می آوریم - باید بدانیم که این اطلاق ثبوتاً دلالت می کند به امثال بای نحوکان. یعنی اگر هر فردی از افراد این مطلق را امتثال کردید، ثبوتاً نظر مولا تأمین شده است. وقتی که مولا می گوید: «أعتق رقبة» و قیدی را نمی آورد و ما نیز این کلام را کلام مطلق می دانیم، در اینجا کشف می کنیم که در ابراء ذمه، تمام افراد رقبه چه مؤمنه و چه غیر مؤمنه علی السواء شریک هستند؛ یعنی ثبوتاً نظر مولا در عتق رقبه تأمین می شود.

### ضرورت قرینه جهت احراز تساوی مصادیق مطلق

عرض ما در اینجا این است که آیا در احراز اینکه تمام مصادیق رقبه علی السواء در ابراء ذمه شریک هستند نیاز به قرینه ندارد؟! و آیا این اطلاق در حکم نص یا در حکم ظهور نیست؟! بنابراین برداشت ما از اطلاق با برداشت قوم تفاوت پیدا می کند. مطلق به کلمه یا جمله ای اطلاق می شود که منظور مولا جمیع افراد آن کلمه یا آن جمله است به نحوی که هیچ کدام از آنها در ابراء ذمه، دارای مدخلیتی دون دیگری نباشد.

پس ما برای اینکه احراز کنیم که ثبوتاً جمیع افراد مفرد یا جمله و هیئات در نزد مولا علی السواء هستند، قطعاً نیاز به قرینه داریم. حالا فرقی نمی کند که آن قرینه لفظیه باشد مثل اینکه مولا می گوید: أعتق رقبة، بعد در یک عبارت دیگر بگوید: فرقی نیست بین اینکه رقبه مؤمنه را آزاد کنی یا رقبه غیر مؤمنه را.

و یا اینکه قرینه فعلیه باشد؛ من باب مثال امام دست راوی را گرفته و راه می برد. می بیند رقبه ای در آنجا هست که مؤمن نیست. می گوید: فلانی، چرا برای ابراء ذمه رقبه آزاد نمی کنی؟! خود این فعل امام - گرچه با لفظ توأم است اما اگر با غیر لفظ هم بیاید فرقی نمی کند - قرینه می شود بر اینکه مولا اطلاق را از أعتق رقبة قصد کرده است.

یا اینکه قرینه، قرینه عقلیه باشد؛ یعنی عقلاً جمیع افراد در نزد مولا علی السواء باشند. من باب مثال در این آیه شریفه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾<sup>۱</sup> آیا حکم ﴿بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ اختصاص به بابی دون بابی دارد یا اینکه همه ابواب را شامل می شود؟ آیا بگوئیم حکم ﴿بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ در معاملات مقصود است ولی در نکاح مقصود نیست؛ و اگر زوجینی در مسئله ای اختلاف داشته باشند از این آیه

<sup>۱</sup>. سوره مائده (۵) آیه ۴۷.

خارج هستند؟ یا بگوییم در جوار هم همین طور است؛ اگر دو همسایه در مسئله‌ای اختلاف داشته باشند از مفاد این آیه خارج است و این آیه فقط معاملات و بیع و شراء را شامل می‌شود؟ یا بگوییم جروح و دیات و قصاص از معاملات نیستند پس در اینها هم حکم ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ نیست؟

در اینجا عقل حاکم است بر اینکه افراد این حکم، چه صنفاً و چه نوعاً و چه فرداً، هیچ‌کدام در دخالت در مفاد این حکم مزیتی بر دیگری ندارند. لذا در آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾، حکم ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ باطلاقه به دلیل عقلی شامل جمیع ابواب فقه می‌شود. این دلیل، دلیل عقلی و قرینه نیز قرینه عقلی می‌باشد.

بنابراین در اینجا می‌بینیم که مولا در جمیع ابواب فقه، بالنسبه به مرافعات در مقام اطلاق است. حتی در مورد نماز هم همین طور است؛ من باب مثال شخصی زودتر می‌آید و سجاده‌اش را می‌اندازد که وقتی ظهر می‌آید در صف اول باشد و بعد به دنبال کار خود می‌رود. دیگری می‌آید و می‌بیند که جا نیست، سجاده را جمع می‌کند. آن شخص می‌آید و ادعا می‌کند که من سجاده انداخته بودم. او می‌گوید: تو به دنبال کار خود رفته بودی. در اینجا حکم ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ می‌گوید: شما بیخود به دنبال کار دیگر رفته‌ای و بیخود جا گرفته‌ای! حالا اگر هر دو با هم آمدند و قبلاً جا نگرفته بودند، حکم ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ حکم به قرعه خواهد بود. پس در جمیع ابواب فقه حکم ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ به اطلاق جاری است. این یک اطلاق.

یا من باب مثال اطلاق دیگری که در آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ فرض می‌شود اطلاق در مدعیین است؛ آیا مدعی مرد است یا زن است؟ آیا مدعی طفل است یا غیر طفل است؟ آیا مدعی مجنون است یا عاقل است؟ - البته در صورتی که ولی داشته باشد و با ولی بیاید. - آیا حکم ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ اختصاص به صورتی دارد که مترافعین هر دو ذکوریت داشته باشند؟ یا هر دو انوثیت داشته باشند؟ آیا انوثیت را شامل نمی‌شود؟ طفل را شامل نمی‌شود؟ مجنون را شامل نمی‌شود؟ حقوق مجنون محترم نیست؟ نه خیر! می‌بینیم که همه افراد مترافعین در حکم ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ علی السواء هستند و عقل حاکم بر آن است. عقل در اینجا قرینه منفصله است بر اینکه حکم ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ بالنسبه به جمیع افراد مترافعین، مدعی و مدعی علیه اطلاق دارد.

این قرینه، قرینه عقل است. یعنی در حکم خدا هیچ‌کدام از افراد مترافعین ترجیحی بر فرد دیگر ندارد. عالم ترجیحی بر جاهل ندارد، پدر ترجیحی بر فرزند ندارد، همسایه ترجیحی بر دیگری ندارد. البته این مطالبی که ما عرض می‌کنیم مربوط به زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و الا ما می‌دانیم که در اینجا قرائن عرفیه و خارجییه بر ترجیح هست. این حرف‌ها مربوط به زمان ائمه علیهم السلام است.

## لزوم تفکیک بین مقام اجمال و مقام اطلاق

بنابراین ما باید قرینه خارجیّه - چه لفظی باشد و چه غیر لفظی، چه عقلی باشد و چه غیر عقلی - داشته باشیم بر اینکه در نظر مولا در مقام اطلاق، جمیع افراد آن مطلق در ابراء ذمه و در اجرای حکم علی السواء هستند؛ این می شود اطلاق. حالا اگر ما یک لفظ را مطلقاً - البته اینکه می گویم «مطلقاً» از باب ضیق خناق است و الا باید بگوییم «مهملاً» یا «مجملاً» - و غیر مقید از مولا شنیده باشیم و در اینجا قرینه خارجیّه بر استواء جمیع افراد در اجراء حکم و در ابراء ذمه نداشته باشیم، آیا در اینجا اطلاق هست یا اطلاق نیست؟ دیگر در اینجا اطلاق نیست.

من باب مثال مولا می گوید: «أعتق رقبة» و ما شک داریم که آیا منظور مولا ایمان است یا اعم از ایمان است و هیچ گونه قرینه ای نداشته باشیم، دیگر در اینجا مطلق نمی گویند؛ اینجا می شود مقام اهمال، اینجا می شود مقام اجمال. و باید برای ابراء ذمه به قدر متیقن عمل نمود؛ و این می شود قدر متیقن.

در همین آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجِدْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ ما ببینیم آیا نسبت به حاکم اطلاق دارد؟ حاکم کیست؟ چون می خواهیم حکم خدا را اجرا کنیم دیگر، آیا حاکم می تواند صبی باشد یا نمی تواند؟ آیا حاکم می تواند مؤنث باشد یا نمی تواند؟ آیا حاکم می تواند مجنون باشد؟ آیا حاکم می تواند شاب باشد یا حتماً باید پیر یا شیخ باشد؟ آیا حاکم باید مجتهد باشد یا غیر مجتهد را هم شامل می شود؟ همه اینها افراد مطلق هستند؛ یعنی تمام اینها افرادی هستند که این مفهوم فی حد ذاته لو خلی و طبعه شامل آنها می شود. حالا ما آنها را یکی یکی استثناء می کنیم. اولاً اینکه آیا حاکم می تواند دیوانه باشد یا نه؟ می گوییم حکم کردن، عقل لازم دارد و چون جنون منافی با عقل است پس مجنون از دایره این حکم بیرون می رود. می آیم سراغ اینکه آیا صبی می تواند حاکم باشد یا نه؟ می گوییم صبی دارای افکار و اهواء بچگانه و صباوت است و آن تدبّر و تأمل و تعمّلی که باید در قضاوت باشد قطعاً از صبی بر نمی آید، پس این صبی هم از دایره این حکم بیرون می رود. آیا جاهل می تواند حاکم باشد یا نمی تواند باشد؟

حالا یکی یکی تمام اینها را استثناء می کنیم تا به رجولیت و انوئیت می رسیم. با توجه به قرائن دیگری که ما در اینجا داریم و با توجه به خصوصیتی که بالوجدان از محاکمات و قضاوت ها و قیاسات و نتایجی که نسوان می گیرند به دست می آوریم که زن در مقام قضا تابع احساساتش است؛ لذا زن خارج می شود. - و قطعاً و طبعاً برای همه ما این مطلب وجدانی و مشهود است؛ حالا کم و زیاد دارد. برای من که مشهود و از ابده بدیهیات است و **کالشمس فی رابعة النهار** است. اگر روایت و دلیل هم نداشتیم خود دلیل منفصل عقلی برای استدلال کفایت می کرد. - با توجه به این قضیه در مورد تعارض بین «حاکم» و «حاکمه» و بین رجل و مرأة، قطعاً مرأة از دایره خارج می شود.

می آئیم سراغ رجل، آیا مجتهد متجزی برای حکومت کفایت می کند یا اینکه مجتهد باید مطلق باشد؟ می گوییم از باب ارتباط بین ابواب فقه با هم و اینکه حکومت یک تَضَلُّعی را در فقه می طلبد، ما در اینجا مجتهد مطلق را لحاظ می کنیم. هوش و کیاست یکی از ارکان مهم قضاوت است و ما آن را هم در اینجا لحاظ می کنیم. من حیث المجموع آنچه که در این قضاوت مطرح است استقصاء می کنیم و بعد حکم می کنیم که کدام یک از افراد، حدّ متیقن برای ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ است، پس برای حکومت باید به قدر متیقن برسیم. بنابراین گرچه ممکن است این آیات در موارد عدیده‌ای دالّ بر اطلاق باشند ولی در موارد دیگر حکم اطلاق استفاده نمی شود. و این آیه در مقام اجمال است و وقتی که در مقام اجمال بود باید به قدر متیقن عمل بشود.

این مختصری بود در باب اطلاق که یک وقت بین اطلاق و بین اجمال خلط نکنیم. اطلاق همچون تصریح و همچون ظهور یکی از مقامات اثبات برای وصول به ثبوت است و هم چنان که در اثبات به قرینه نیاز داریم و آن قرینه یا صراحت است یا ظهور، پس در احراز اینکه تمام مصادیق مطلق در ابراء ذمه مساوی هستند نیز نیاز به قرینه داریم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ